

سخنان مولانا شمس الدین محمد روجی

عارفی از خراسان در قرن نهم هجری

با مقدمه و معرفی عارف نوشاهی (پاکستان)

مولانا شمس الدین محمد روجی (۸۲۰-۹۰۴ ه.ق) از اجله اصحاب مولانا سعدالدین کاشغری (در گذشته هفتم جمادی الآخر ۸۶۰ ه.ق) بود و سالها طالبان را در جامع هرات به حق دعوت می کرد. مولد او قریه رُوج^۱، دهی بر نه فرسنگی هرات از جانب قبله، بود. ولادت او در شب برات، یعنی پانزدهم شعبان، ۸۲۰ و وفات او در روز شنبه شانزدهم رمضان ۹۰۴ در هرات واقع شد. روز ۱۷ رمضان نعلش او به «خیابان» بُردند و در عقب مزار سعدالدین کاشغری دفن کردند. بعد از چهار ماه

۱. در تمام منابع کهن همچون رشحات عین الحیات و مقصد الاقبال سلطانیه (چاپ مایل هروی، تهران، ۱۳۵۱ ش، ص ۱۱۱) نسبت او «روجی» آمده است. محمد بن حسین قزوینی در رساله سلسله نامه خواجهگان نقشبند، نسخه خطی لاله لی، سلیمانیه، استانبول، شماره 1381، برگ ۱۱a چنین تصریح کرده است: «روجی به ضم راء و سکون واو و کسر جیم عجمیه». اما آقای نجیب مایل هروی به جای روجی، «روجی» را ترجیح داده و این را تخلص و نسبت شاعرانه پنداشته اند. ← عبدالواسع نظامی باخرزی، مقامات جامی، با تعلیقات نجیب مایل هروی، تهران، ۱۳۷۱ ش، ص ۳۴۴؛ در حالی که روجی منسوب به مکان رُوج است نه تخلص، چنانکه حافظ ابرو نیز رُوج را یکی از دیه های ولایت فوشنج برشمرده است. شهاب الدین عبدالله خوانی، جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ حافظ ابرو: به تصحیح غلامرضا ورهرام، تهران، ۱۳۷۰ ش، ص ۲۶.

مردان او به اصرار، نعش او را به حوالی مزار خواجه عبدالله انصاری به گازرگاه بردند و در حظیره‌ای که مولانا روجی برای خود ساخته بود دفن کردند.^۲

آباء و اجداد او تاجر و شتردار بودند، اما او هرگز به طور و طریق پدران رغبت نمی نمود، بل که از کودکی به گوشه نشینی و انقطاع مایل بوده و اکثر اوقات خود را به دور از مردم، در منزل پدر خود در خلوتخانه‌ای به سر می برد. در ابتدای جوانی او را داعیه طریقت شد و از رُوح به هرات رفت. نخست شیخ صدرالدین رؤاسی را دید، اما طریقه او را نپسندید. سپس به خدمت مولانا سعدالدین کاشغری رفت و در سلسله نقشبندیّه مرید او شد. در مبادی حال به امر کاشغری، پیوسته در مسجد جامع هرات می بود و مشغولی تمام داشت. شب‌ها در مسجد می گشت و زارزار می گریست و سر خود بر پیل پایه‌های مسجد می زد از فقدان نسبت؛ چنانچه در روز بر پیشانی و سر او ورمها پیدا شد. او از مسجد هرگز بیرون نمی رفت، الا به ضرورت و وضو و طهارت. یک بار چهل روز دربندان شده بود و مردم در آن ایام به مسجد جامع بسیار می آمدند. او هرگز از کسی نمی پرسید که این کثرت مردم در غیر جمعه چراست؟ تا بعد از آنکه آن بلیه دفع شد، شنید که کسی با کسی می گفت که در وقت دربندان چنین و چنین شد. مولانا روجی پرسید: کدام دربندان؟ گفت: مگر تو در این شهر نبودی؟ مولانا هیچ نگفت.^۳

مولانا روجی، علاوه بر کاشغری، به خدمت سایر مشایخ عصر هم رسیده بود و ملازمت آنان کرده بود. مثل نظام الدین خاموش و شیخ عبدالکبیر یعنی که این یکی را در مکه مکرمه ملازمت کرده بود.^۴ با عبدالرحمان جامی نیز نشست و برخاستی داشت^۵ و درباره او می گفت که مولانا جامی چون چراغ است، لیکن در گرد ایشان تاریکان اند.^۶ مولانا روجی یک بار می خواست برای مولانا غیاث الدین احمد اجازت نامه‌ای در طریقت خواجگان بنویسد، اما غیاث الدین احمد گفت مرا این صلاحیت نیست. وقتی مولانا زین الدین محمود قوأس بهدادی خوایی این سخن را به مولانا نورالله

۲. کاشفی، فخرالدین علی، رشحات عین الحیات، چاپ علی اصغر معینیان، تهران، ۱۳۵۶ ش، ص ۳۲۵-۳۵۹-۶۰.

۳. همانجا، ص ۳۳۸.

۴. همانجا، ص ۳۳۰ و ۳۴۹.

۵. همانجا، ۲۷۶؛ عبدالواسع نظامی باخرزی، ص ۲۵۴.

۶. امیر سید محمد، ملفوظات زین الدین محمود بهدادی خوایی، خطی، کتابخانه عارف نوشاهی، اسلام آباد، شماره ۷۷، ص ۵۶. در این مجموعه ملفوظات نکاتی بس ظریف در احوال و اطوار مشایخ خراسان در قرن نهم هج ذکر شده است و ان شاء الله به زودی به تصحیح راقم این سطور در یاد نامه مایل هروی به تدوین نجیب مایل هروی در مشهد عرضه خواهد شد.

اسفندیانی که او هم مرید سعدالدین کاشغری بود، رسانید، او گفت: «مولانا غیاث الدین احمد ده برابر روجی است ظاهراً و باطناً».^۷ ممکن است این نظر اسفندیانی ناشی از رقابت و حسادتی باشد که گاهی در بین برادران طریقت معمول بوده است.

مولانا روجی را دو فرزند بود، شیخ عبداللطیف (درگذشته ۸۶۹ هـ ق) و بابا سید محمدعلی مجذوب. هر دو از برکات نظر و نسبت باطنی والد خود بهره برده بودند. از دیگر مریدان و مستفیدان او از مولانا محمد صلاح، شیخ جلال الواعظ، مولانا کمال الدین فیضی و عبدالقادر دانشمند می توان نام برد.^۸ فخرالدین علی بن حسین واعظ کاشفی (درگذشته ۹۳۹ هـ ق) مؤلف رشحات عین الحیات نیز به خدمت او می رفت^۹، بل که نسبت مصاهرت کاشفی با خواجه کلان فرزند سعدالدین کاشغری را باعث مولانا روجی شده بود. بدین منظور مجلس عقدی که در شعبان ۹۰۴ هـ ق منعقد گردیده بود، مولانا روجی به اتفاق مولانا رضی الدین عبدالغفور لاری (درگذشته ۹۱۲ هـ ق) در آن حضور داشت.^{۱۰} خواجه محمد یحیی فرزند خواجه عبیدالله احرار نیز به خدمت او رسیده بود.^{۱۱} مولانا محمد روجی گاهی به نظم نیز التفات می کرد. این مطلع ازوست:

من عاشق و شوریده و مستم چه توان کرد / دل داده و جان برکف دستم چه توان کرد^{۱۲}

مجموعه سخنان مولانا روجی

اگر چه در رشحات و ملفوظات زین الدین محمود قوّاس و نسیمات القدس سخنان مولانا روجی به طور پراکنده درج شده است، اما مجموعه ای منسجم و مستقل از سخنان او - به جز آنچه در این صفحات به

۷. همانجا، ص ۵۵.

۸. کشمی، محمد هاشم، نسیمات القدس من حدایق الأئس، خطی، کتابخانه عارف حکمت، مدینه منوره، برگهای ۶۵ الف تا ۷۰ الف؛ ۱۱۸ الف.

۹. کاشفی، ص ۲۵۱.

۱۰. همانجا، ص ۳۵۸.

۱۱. همانجا، ص ۵۸۰.

۱۲. کشمی، برگ ۳۲ الف؛ این مطلب را به استناد تذکره امیرعلی شیر [نوابی] نوشته است. شاید منظور او تذکره مجالس الثقات است؛ اما راقم این سطور هر چه در تذکره مذکور (ترجمه فارسی سلطان محمد فخری هراتی، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۶۳ ش) تفحص کرد، این مطلب را نجست. عبدالرسول خیام پور در فرهنگ سخندان (تهران، ۱۳۶۸، ج ۱) ذیل مدخل «روجی» می نویسد: به قول امیرعلی شیر از روج غوریان است و ازوست: نمی خواهم که کس یابد ز سرّ حال آگاهی الخ

نشر سپرده شده است۔ در دست نیست. گردآورنده این مجموعه مجهول است. ممکن است آن رایکی از مریدان او شیخ جلال واعظ (م ۹۷۶ هـ ق) تحریر و تدوین کرده باشد، زیرا او علاقه به تألیف و تحریر داشت و مؤلف چندین رساله است.^{۱۳} از عبارت ابتدایی رساله معلوم می‌شود که گردآورنده در مجالس روجی حضور داشته و مسموعات خود را تحریر کرده است.

نسخه خطی رساله حاضر در ضمن مجموعه رسائل نقشبندیه در اوراق ۱۴۸ ب- ۱۵۲ ب مکتوب است که هم اکنون در گنجینه فارسی علی امیری، کتابخانه ملت، استانبول، شماره ۷۷ [Millet ktp, Ali Emiri .Frs., 77] نگهداری می‌شود.^{۱۴} رساله‌های مجموعه به قرار زیر است: سرشته طریق خواجگان از عبدالرحمان جامی، ورق ۳ ب- ۶ ب؛ دو رساله بی‌نام و مؤلف، ورق ۷ ب- ۹ ب؛ قدسیه از خواجه محمد پارسا، ورق ۱۰ ب- ۴۷ الف؛ والدیه از عبیدالله احرار، ورق ۵۰ ب- ۵۷ ب ناقص الآخر؛ فقرات از عبیدالله احرار، ورق ۵۸ ب- ۱۴۱ الف؛ حورائیه از عبیدالله احرار، ورق ۱۴۲ ب- ۱۴۶ الف؛ رساله شمس الدین محمد روجی (رساله حاضر)، ورق ۱۴۸ ب- ۱۵۲ ب، رساله مجهول الاسم در خرقة صوفیه منسوب به شیخ شهاب الدین سهروردی، ورق ۱۵۳ الف- ۱۵۶ ب. نام کاتب در خاتمه قدسیه (ورق ۴۷ الف)، حیت (کذا: حیات) محمد بن جان محمد بهرین آمده است. تاریخ کتابت مجموعه معلوم نیست. اما کاتب در حاشیه قدسیه (ورق ۲۵ ب- ۲۶ الف) سلسله طریقت خود را بدین ترتیب نوشته است: حیت محمد مرید مولانا محمدی مشهور به مولانا املا (متوفی ۱۱۶۳ هـ ق) مرید خواجه پادشاه سلیم مرید خواجه اولیاء بزرگ مرید خواجه مؤمن مرید خواجه هاشم دهبیدی مرید محمد امین دهبیدی مرید محمد اسلام جویباری مرید خواجگی احمد کاسانی. (او با یک واسطه مرید خواجه عبیدالله احرار نقشبندی بود.) کاتب در برگ ۵۶ الف (حاشیه) می‌افزاید که آخوند ملاً نیاز که یکی از مریدان مولانا املا بود، در ۱۱۹۲ هـ ق فوت کرده است. پس می‌توان گفت که این مجموعه رسائل پس از ۱۱۹۲ هـ ق استنساخ شده است.

۱۳. کشمی، ۶۶ الف از آثار زیر نام برده است: شرح قدسیه خواجه پارسا؛ شرح بعضی کلمات رشحات؛ شرح و انتخاب نجات الانس به نام خلاصه النجات.

۱۴. عکس رساله شمس الدین محمد روجی و سایر اطلاعات نسخه شناختی مجموعه مذکور، به مساعدت و همت دوست دانشمند و فرهیخته، آقای نجدت طوسون (Necdet Tosun) از استانبول فراهم شده است که بدین وسیله مراتب سپاس خود را به خدمت ایشان ابلاغ می‌دارم.

باسمه سبحانه

این نکته چند است از لطایف و معارف که در خلال احوال در مجالس صحبت بر زبان معارف بیان، صدر ارشاد و هدایت، جامع جمیع نعوت و خصایص ولایت، اسوة الکبرآء المحققین، قدوة العرفاء المدققین مولانا شمس الملة و الحقیقة والدین محمد الزوجی - قدس الله تعالی روحه و نور ضریحه - می گذرانیدند.

● می فرمودند اگر چه اصل این کار موهبت محض است، اما این موهبت اکثر در ضمن کسب [بر] بنده ظاهر می شود. اگر چه ممکن است که بی کسب این سعادت دست دهد، اما این بسیار کم است.

در عمر به نادر آنچنانی افتد وین درخور هر سیه گلیمی نبود^۱

به مجرد تمنا نمی شود، کار می باید کرد. راه به رفتن به پایان می رسد نه به گفتن. اگر کسی راه هزار سال آرزوی کعبه باشد، مادام که قدم بر ندارد و راه نرود، نخواهد رسید. و رفتن این راه عبارت از توجه است به جناب حق سبحانه از سر صدق و نیاز و اخلاص تمام، [149a] بی آنکه علایق و عوایق مشوش گردد. و این نوع توجه در ابتدا بغایت دشوار است، اما بواسطه مواظبت بر ذکر باندک فرصتی میسر است.

● و می فرمودند: که چون کسی را در صحبت اندک جمعیتی حاصل شد، می باید که سعی کند که در آن وقت که از جای بر می خیزد آن سر رشته گسسته نشود و چون در راه ایستد و بیرون رفت آن نسبت را کم نکند. جهد کند که باز با آن نسبت به صحبت آید تا هر روز

۱. بخشی از رباعی است که در قدسیه خواجه محمد پارسا بخارایی (طبع احمد طاهری عراقی، تهران، ۱۳۵۴ ش، ص ۲۳) بدین صورت آمده است:

غواصان را اگر چه بیمی نبود
در عمر به نادر آنچنانی افتد
در هر صدقی دُرّ یتیمی نبود
وین دولت هر سیه گلیمی نبود

آن نسبت زیادت شود؛ و کار او به جایی رسد که در آن جمعیت محو و ناپدید شود. و اگر نعوذ بالله چون از صحبت بیرون می‌رود بواسطه هوا و هوس و اختلاط‌های پریشان و شغل بما لا یعنی، ازان معنی تهی می‌شود و باز به طلب جمعیت به صحبت رجوع می‌کند، ممکن نیست که هرگز به مقصود رسد. همچنانک کسی خواهد که دیگی بر جوش آرد؛ یک شاخ هیزم در زیر دیگ می‌نهد و چون آن می‌سوزد می‌گذارد تا مدتی، و باز یک شاخ دیگر بر آتش می‌اندازد. محال است که هرگز [149b] آن دیگ بر جوش آید. استقامت اعتبار دارد و نگاهداشت نسبت جمعیت بر سبیل دوام.

● ومی‌فرمودند: هر چند تأمل می‌کنیم هیچ عمل از اعمال صالحه افضل و اکمل از توجه و مراقبه نیست. و مقصود از جمیع طاعات و عبادات توجه دل است به جناب حق سبحانه، چه این توجه نتیجه جاذبه است و نسبت جاذبه ظاهر شد. کدام عمل با این برابر می‌تواند بود؟ جاذبه من جذبات الحق یوازی عمل الثقلین.

● ومی‌فرمودند: اگر کسی ملاحظه معنی معیت را لازم گیرد، باندک فرصتی کار او تمام است و این آسان‌ترین و نزدیکترین طرق به مقصود [است]. می‌باید بدانی که در هیچ وقت و هیچ مکان در هیچ حال نمی‌تواند بود که حق سبحانه با تو نباشد، بلکه بی‌او وجود نداری. چون بتکلف این ملاحظه را لازم گیری، زود باشد که حقیقت معیت بر تو ظاهر شود و هستی موهوم تو از نظر تو برخیزد. چنان خود را گم کنی که هر چند طلب کنی از خود اثر نیابی. او ماند و بس. و معیت حق [150a] سبحانه با بنده نه چون معیت جسم است با جسم، بلکه چون معیت آب است با یخ و خشت با خاک. چون تحقیق وجود یخ و خشت کنی غیر از آب و خاک هیچ نخواهی یافت و خواهی دانست که آنچه تو او را یخ و خشت می‌خوانی توهمی و اعتباری بیش نیست و توهم و اعتبار عدم محض اینجا بشناس که حقیقت تو چیست و تویی [کذا] عبارت از چیست؟

● ومی فرمودند: که هر چیز که هست آن را دو جهت است: جهتِ خلقیت و جهتِ حقیقت. جهتِ خلقیت قایم به جهتِ حقیقت است و جهتِ حقیقت ظاهر به جهتِ خلقیت.

ما را نیوَد وجود بی او او را نیوَد ظهور بی ما

● ومی فرمودند: نیاز و افتقار جذب مقصود می‌کند.

● ومی فرمودند: حقیقتِ کلّ اشیا صورت علم حق است.

● ومی فرمودند: تا سرّ احدیت بر کسی مکشوف نشود هر شیء از اشیا به نسبت او حجابی دیگر است.

● ومی فرمودند: همچنانک فیض حق سبحانه به نسبت بنده بر سبیل دوام است که اگر [150b] یک نَفَس آن فیض منقطع شود از وجود تو اثر نماند. می‌باید که نسبت آگاهی نیز به جناب حق سبحانه بر سبیل دوام باشد. و اگر چه در ابتدا نگاهداشتِ این نسبت بغایت دشوار است اما به ممارست به مرتبه بی می‌رسد که بی آنکه خود را حاضر سازد، خود را حاضر می‌یابد. سعی می‌باید نمود و خود را بتکلف برکار می‌باید داشت، چندان که دل را انس به یاد حق سبحانه حاصل شود و در خود ذوقی و لذتی بیابد. چون این ذوق حاصل شود کار آسان می‌شود.

● ومی فرمودند: طلب این کار با وجود نیافت بهتر از یافتِ غیر آنست.

گر پی برند ورنه همان به که عاشقان عمر عزیز در سر این جست و جو کنند

● ومی فرمودند که پیش از آنکه درین عالم باین صورت ظاهر گردی، خبری ازین عالم نداشتی. چون بسبب مناسبت باین عالم قابل آن شدی که درین ظاهر شوی، احوال و آثار این عالم بر تو حالا نیز ظاهر شود. تا مناسبت به عالم غیب حاصل نکنی و به آن نزدیک نگردی هیچ چیز از آثار عالم غیب [151a] بر تو ظاهر نشود.

● ومی فرمودند: به دنیا تعلق چنان باید کرد که به کلوخ؛ به قدر ضرورت و احتیاج و از سرکراحت؛ و چون مهمّ ضروری کفایت شود خاطر را مطلقاً با آن تعلق نماید بلکه متنفر باشد.

● ومی فرمودند: که در طریق مخترع می باید بود. یعنی هر کسی می باید که ملاحظه کند که او را نسبت جمعیت از ذکر و مراقبه و توجه و رابطه به چه چیز حاصل می شود. در هر کدام که حضور و جمعیت دل زودتر و بیشتر یابد، به همگی خود را بران کار دارد، چه استعدادات متفاوت است و هر کسی را ملایمت به کاری دیگر است. مولانا سعدالدین کاشغری قدّس سرّه در ابتدا به حبس نفّس امر فرمودند. من چند روز بران مداومت نمودم؛ دیدم که آن سبب پریشانی خاطر من می شود. آن را بگذاشتم و پاس انفاس را لازم گرفتم. باندک فرصتی مقصود حاصل شد.

● می فرمودند که همه انبیاء که به خلق آمدند برای همین دو سخن آمدند: یکی آنکه حق را سبحانه به وحدانیت بشناسند و دیگری آنکه باخلاص بپرستند [151b] نه از بیم دوزخ و نه به امید بهشت، بلکه به مهر و محبت پرستند. چه او سزاوار پرستش هست. و فرق است از آنکه حق را سبحانه به وحدانیت بشناسند تا آنکه به وحدانیت شناخته شود. آنکه به وحدانیت بشناسند در مظهر شناخته خواهد شد و آن خالی از غباری نیست؛ و آنکه به وحدانیت شناخته شود آن است که مظهر نیز عین ظاهر گردد. هم خود در خود خود را بشناسد، توحید صرف این است.

تو بدو بشناس او را نی بخود راه ازو خیزد بدو نی از خرد

● ومی فرمودند که جهد دران می باید کرد که هم چنان که حقیقت وجود تو در علم حق سبحانه از جمیع علایق و عوایق و افعال و صفات پاک و منزّه بود و باین همه آرایش

گرفتار نبودی، اکنون کار آن است که این عوارض را باز گذاری و رجوع کنی به آن علمی که عین ثابتۀ تُست، بل که از این مرتبه نیز ترقی کنی و محو و ناچیز گردی دران حقیقتی که منشأ این وجود علمی است که آن وحدت صرف است.

● و می فرمودند: در ابتدا نفس را بتکلف بر کار می باید داشت چندانکه او را مؤانست حاصل شود. چون اندک [152a] ذوقی و انسی حاصل شد کار آسان شد. و این مؤانست به دوام توجه به جناب حق سبحانه حاصل می شود به شرط صدق و اخلاص.

● و می فرمودند هر کس فراخور استعداد خود مقصود را نوعی اعتقاد کرده است. می باید که توجه خود را به معتقد خویش راست کند و به تمام خود را جمع کند. اگر چه به مقصود ازان منزّه است اما این نگاهداشت موصل است به آن حقیقت بی کیف که عبارت است از ذات حق سبحانه.

● و می فرمودند که دل به هر چه مایل می شود جمیع حواس و اعضا و جوارح به تبعیت دل به آن مایل می شوند، چه دل سلطان مملکت بدن است و اینان رعایای او.

● و می فرمودند: چون اندکی از انواع خوارق عادات بر کسی ظاهر شد ایمان به همه درست می شود.

● و می فرمودند: پیش از آنکه در عالم شهود باین صورت ظاهر گردی و به توهم غیریت از حق سبحانه محجوب شوی، در عالم غیب در علم حق سبحانه از جمیع آرایش پاک و منزّه بودی و پیش [152b] ازان در ضمن واحد مطلق محو و ناپدید بودی. اکنون کار آن است که آن وجود و همی را باز گذاری و به مبدأ خود که آن حقیقت مطلوبه است و از آنجا ناشی شده، رجوع کنی. حصول این سعادت بواسطه عمل صالح خالص و توجه راست به جناب حق سبحانه بر سبیل دوام باندک زمانی میسر است. در اخلاص سعی می باید نمود. والسلام.